



• جوامع شکارورز-گردآورنده امروزی

# انسان شناسی و هویت فرهنگی



• حامد وحدتی‌نسب\*



*p-sa-na ti-ta-h-wa t-me-ha*

حامد وحدتی نسب

مسئله هویت فردی/اجتماعی جوامع انسانی، امری به درازنای قدمت جوامع بشری است. انسان اساسا از آنجا که از زمره نخستین سانان (Primate) اجتماعی است (برخلاف معدود نخستین‌های دیگر همچون اورانگوتان که زندگی جداگانه و فردی دارند)، بنابراین هویت فرد تنها در جمعی که در آن زیست می‌کند معنی و مفهوم می‌یابد. مفهوم جمع زیستی، به لحاظ ابعاد و گستره مراودات در طول تاریخ انسان، امری ثابت نبوده و روندهای شناخته‌شده حاکی از استمرار نوعی از پیچیده‌تر شدن جوامع و روابط انسانی در طول زمان است. به نوعی شاید بتوان قدیمی‌ترین نشانه‌های تعلق به هویت جمعی را در فرایندهای شکار، گردآوری و دفاع از قلمرو جغرافیایی توسط انواع گروه‌های انسانی در عصر پارینه‌سنگی مشاهده کرد. بنا بر قراین و شواهد قوم‌شناختی، مسئله هویت جمعی (فرهنگی) نزد انسان‌های پیش از تاریخ می‌توانسته در عناصر نمادینی همچون پوشش، زیورات، رنگ آمیزی بدن، خالکوبی‌ها و شاید از همه مهم‌تر «زبان» نمود و بروز یافته باشد. عموماً پژوهشگران پیدایش زبان پیچیده‌تر و انتزاعی در انسان هوشمند را محصول انقلاب شناختی در حوالی ۷۰ هزار سال پیش در نظر می‌گیرند. زبان پیچیده‌تر و انتزاعی این قابلیت را به جوامع انسانی بخشید تا در طیف‌های جمعیتی گسترده‌تری نسبت به نسل‌های

پیشین سازماندهی شوند و در انتهای دوران پارینه‌سنگی و هم‌زمان به حرکت از معیشت شکار-گردآوری به سوی تولید (آغاز دامپروری و کشاورزی) رفته و با بزرگ‌تر شدن جوامع، نخستین انگاره‌های به نسبت سازمان‌یافته تعلق‌های قومیتی در شکل «قبایل» شکل گیرند. شایع‌ترین گروه‌بندی اجتماعی در میان جوامع قبیله‌ای، خانواده گسترده است. اکثر خانواده‌های گسترده شامل سه نسل -پدر بزرگ و مادر بزرگ، پدر، مادر و فرزندان- هستند. خانواده گسترده در قیاس با خانواده هسته‌ای در دوران پارینه‌سنگی، یک واحد اجتماعی بزرگ‌تر و پایاتر است که نقش مؤثری در سازمان‌دهی و فعالیت‌های اقتصادی و معیشتی دارد. یکی از گروه‌بندی‌های اجتماعی گسترده در میان جوامع قبیله‌ای، گروه‌های تباری است. یک گروه تباری، گروهی اجتماعی است که در آن روابط خویشاوندی میان خانواده‌ها از طریق اتصال اجدادی به یک شخص یا گروه مشترک ریشه‌یابی می‌شود.

به بیانی دیگر، جوامع انسانی ابتدای دوران نوسنگی و تولید غذا به جهت بزرگ شدن کمی، قادر به تعیین دقیق و مستقیم میزان و درجه خویشاوندی هر فرد با دیگر افراد جامعه نبودند؛ از همین‌رو فرض وجود تباری مشترک و ایضا زبانی یکسان برای یکی پنداشتن هویت فرهنگی/اجتماعی افراد متکثر در گروه کفایت می‌کرد. از سوی دیگر، در آغاز عصر نوسنگی، به دلیل نسبتاً کوچک بودن جوامع انسانی و جدافتادگی آنها در قلمروهای طبیعی، عمدتاً می‌توان این‌گونه فرض کرد که افراد یک قبیله، صرف‌نظر از زبان و نیای فرضی مشترک، از نگاه زیستی نیز اشتراکات ژنی بالایی داشته‌اند. این هر سه (زبان، نیای مشترک فرضی و اشتراکات زیستی) هیچ‌یک در طول زمان در میان افراد قبایل ایستا نبوده، بلکه به فراخور تعاملات فرهنگی، دستخوش دگرگونی‌های فراوان شده است.

در گذر زمان و با پیچیده‌تر شدن مؤلفه‌های تاریخی، سیاسی و جغرافیایی، بسته‌های جمعیتی جدا افتاده در شکل قبایل، به تدریج در شکل دولت-شهرهای کوچک با قلمروهایی کم‌وبیش مشخص از یکدیگر متمایز شدند. رقابت‌های ممتد میان این دولت-شهرها می‌توانسته از زمره عناصر تأثیرگذار در بیشتر و پررنگ‌تر شدن اتکای

افراد بر نمادهای فرهنگی خاص هر گروه از جمله آداب و مناسک مذهبی، پوشش و زبان باشد. در هزاران سال گذشته و در غیاب هرگونه تبارشناسی علمی مبتنی بر ژنتیک، انگاره‌های ظاهری برشمرده شده و به‌ویژه «زبان مشترک»، مهم‌ترین نقش را در تعریف یک واحد فرهنگی مستقل از همسایگان خود ایفا کرده است. این در حالی است که زبان، خود یک واحد ایستا و صلب نبوده و به‌راحتی هم با جابه‌جایی جوامع از جغرافیایی به جغرافیایی دیگر و هم بدون جابه‌جایی جمعیتی، منتشر و دگرگون می‌شده است (و کماکان نیز می‌شود). پرسش اینجاست که دادوستدهای زبانی در اعصار پیشاتاریخی و تاریخی تا چه میزان می‌توانسته به‌عنوان شناساگر جابه‌جایی‌های جمعیتی مورد استناد قرار گیرد؟ به بیان دیگر، آیا ورود واژگان و عناصر دستوری زبانی نو، لزوماً به معنای ورود مردمانی جدید بوده است؟ یا این واژگان با شیوه انتشار فرهنگی (نه لزوماً ورود افراد) به منطقه وارد شده‌اند؟ و چنانچه پاسخ به این پرسش در مواردی بله باشد، تعریف واحد زیستی/فرهنگی جامعه تحت مطالعه چگونه خواهد بود؟

از دهه ۱۹۸۰ میلادی به بعد، پیشرفت‌های تصاعدی در فناوری‌های مرتبط با علم ژنتیک، دانش انسان‌شناسی زیستی را -که پیش‌تر انسان‌شناسی جسمانی نیز نامیده می‌شد- به یکی از مهم‌ترین بازیگران عرصه تباریابی جوامع انسانی تبدیل کرد. انسان‌شناسی زیستی مدرن به ما می‌آموزد که تبار زیستی تمامی مردمان روی کره زمین، به جمعیتی کوچک از انسان‌های هوشمند بازمی‌گردد که حوالی ۷۰ هزار سال پیش در شرق و شمال آفریقا می‌زیستند و سپس به تدریج و در شکل امواجی از آفریقا خارج شدند. بنا بر این گزاره، تمامی مردمان فعلی روی زمین فارغ از هرگونه تنوع قومیتی، زبانی، فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی، خویشاوند نزدیک یکدیگر هستند (۷۰ هزار سال در مقام مقایسه با ۲.۵ میلیون سال دگرگشت تبار انسان، ناچیز و نزدیک به هیچ است؛ تقریباً سه درصد در مقابل ۹۷ درصد). در خلال دو دهه اخیر، پژوهشگران بسیاری کوشیده‌اند تا با مددجویی از دانش انسان‌شناسی زیستی در عرصه مطالعات فرهنگی، به بازبینی نقش متقابل فرهنگ (آموخته‌ها) و تبار (به‌ارث‌رسیده‌ها) دست یازند.